

**حمید ملک‌زاده**، عضو هیئت‌علمی دانشگاه کاشان از مقاومت در لحظهٔ تعلیق قدرت گفت

# مقاومت، بستر ظهور ملت است

■ **سیاست پیش از دولت؛ بازخوانی تجربهٔ زیسته در دفاع دوازده‌روزه**

**حمیدملک‌زاده**عضو هیئت‌علمی دانشگاه‌کاشان‌در نشست **فرهنگ‌نگار علمی تخصصی «مقاومت، سازوکار عام مشترک‌بودن»** ذیل سلسله‌نشست‌های «بازخوانی استراتژی‌های کلان جمهوری اسلامی و جنگ دوازده‌روزه» اندیش‌کده مطالعات ایران پژوهشکده شهید صدر در گفت‌وگو با **رضیا پارسامقدم**، مدیر نشست با تکیه بر پدیدارشناسی و تجربه زیسته از مقاومت به‌عنوان سازوکار بنیادین ظهور ملت سخن گفت. او با تحلیل لحظهٔ تعلیق نهاد قدرت و کشش جمعی مردم نشان داد که سیاست، پیش از دولت، در زندگی روزمره و در تجربه مشترک دفاع شکل می‌گیرد؛ جایی که ملت، در غیاب دولت، به‌مثابه یک واحد سیاسی عمل می‌کند و معنا و استمرار سیاست را ممکن می‌سازد.

■ ■ ■

**حمید ملک‌زاده**  
**عضو هیئت‌علمی دانشگاه کاشان**

امروز تلاش می‌کنم مفهوم مقاومت را به‌طور عام، از منظر تجربه زیسته و در پیوند با مفهوم سرزمین توضیح‌دهم. سپس از این صورت‌بندی عام، مسیری پی‌سوی وضعیت‌ما در ایران و دفاع دوازده‌روزه‌بازمی‌کنم. بحث من مبتنی است بر پدیدارشناسی، با ارجاع به‌دن زهاوی، پدیدارشناس دانمارکی که احتمالاً علاقه‌مندان ایرانی به پدیدارشناسی او را بشناسند. آثار مهم او با عنوان «We experience» به فارسی ترجمه شده‌اند.

در این نظریه، تجربه زیسته مشترک مبنایی می‌شود برای شکل‌گیری هویت مشترک؛ هویتی که افراد مختلف را در یک وحدت عام‌تر به هم متصل می‌کند. همچنین به‌نظریه ایچ. پیتر استور، پدیدارشناس آمریکایی اشاره می‌کنم که جماعت‌گرایی پدیدارشناسانه را با مکان و مفهوم مکان پیوند می‌زند.

بحث امروز من بر همین دو مفهوم استوار است: نخست، Weexperience به‌عنوان مبنای شکل‌گیری مای مشترک؛ دوم، رابطه بین مکان و تجربه زیسته به‌عنوان مفهومی که به ایده مشترک‌بودن انضمامیت می‌بخشد. برای پرداختن به این موضوع، ابتدا به خودم از سیاست را ارائه می‌کنم؛ فهمی که همان‌طور که انتظار می‌رود، مبنایی پدیدارشناسانه دارد. معمولاً سیاست را به یک دولت نسبت می‌دهند؛ علم مطالعه قدرت، علم نظم‌بخشی و دفاع؛ اما من این باور اولیه را معلق می‌کنم و به آن شک می‌کنم. سعی می‌کنم یک گام عقب‌تر بروم و مبنای دیگری برای سیاست بیابم.

اگر کار دولت نظم‌بخشی، دفاع و ممکن‌سازی زیست مشترک است، یک قدم پیش از آن، ما با سازوکارهای تولید معنا در تجربه بیناسوزه‌ای مشترک مواجهیم. بنابراین می‌توان گفت سیاست در بنیان خود، نسبت مشخصی با معنادرآوردن و ممکن‌ساختن زندگی مشترک دارد. این تجربه مشترک، پیش از تشکیل دولت رخ می‌دهد، در جایی که ما آن را زندگی روزمره می‌نامیم.

سیاست را می‌توان در این معنا، با تجربه زیست مشترک تعریف کرد. مشترک‌بودن در اینجا، به اعتبار حادث‌ن در لحظاتی فهم می‌شود که بنیادین‌ترین ساخت زندگی انسانی به‌خطر می‌افتد: جنگ. تجرب به مشترک در جنگ یعنی در کنار هم برای دفاع از چیزی مشترک و به اعتبار ارزش‌های مشترک جنگیدن. این یکی از بنیادین‌ترین عرصه‌های شکل‌گیری مای مشترک است، زیرا زمانی‌توان آن را معلق کرد یا به چیزی بنیادی‌تر حواله داد. این تجربه، درباره ایستادن کنار هم و جنگیدن برای زنده‌ماندن استن جنگ‌های دفاعی، در میان جنگ‌ها مانند دفاع دوازده‌روزه برهنه‌ترین و روشن‌ترین عرصه‌های شکل‌گیری هویت سیاسی یک ملت هستند. در دفاع، ما جایی در فضا و مکان را انشغال می‌کنیم؛ جایی از زمین که متعلق به ماست. دشمن، موشک و گلوله‌اش را به همان سمت شلیک می‌کند؛ بنابراین، بین مکان فیزیکی و تجربه زیسته ما، نسبت مشخصی وجود دارد.

در جنگ دفاعی مجموعه‌ای را که برای حفاظت از خود از مکان خاصی که متعلق به ماست دفاع می‌کنیم، با حمایت مجموعه‌ای از ارزش‌های مشترک که در برابر اراده‌ای که این تعلق و رابطه را به چالش کشیده، مقاومت می‌کنیم. ازاین جهت، حق مقاومت به بنیادین‌ترین حق یک ملت در مقام یک واحد سیاسی تبدیل می‌شود؛ حق دفاع در برابر اراده‌ای که رابطه ما با سرزمین و با دیگران مهم‌سر نوشت را قطع می‌کند. مقاومت عرصه‌ای است که ملت در آن ظاهر می‌شود. به همین دلیل، نماینده ایالات متحده در امور خاورمیانه می‌تواند به‌درستی بگوید که در خاورمیانه چیزی به نام ملت وجود ندارد به‌جز ایران، به‌جز فلسطین؛ البته این به‌جز را من می‌گویم. چرا؟ چون بقیه آن ملت‌ها فقط مقاومت ندارند. چون در برابر نیروی خارجی، مرزهای خود را حفظ نکرده‌اند؛ کاری که ما در تاریخ ایران انجام داده‌ایم، کاری که امروز مردم فلسطین به اعتبار حماس انجام می‌دهند و کاری که مردم یمن در حال انجام آن هستند؛ مقاومت، بستر ظهور ملت است.

ما در دفاع دوازده‌روزه، با چه مواجه بودیم؟ در ساعات اولیه حمله، ضربه مؤثری به نهادهای رسمی وارد شد؛ فرماندهان نظامی ترور شدند؛ رابطه میان دولت و مردم قطع یا معطل شد؛ بالاترین کسره‌های جامعه شکل گرفت؛ به دلیل جنگ الکترونیک، تا ساعت‌ها هیچ پاسخی در یافت نشد؛ کشور در وضعیت تعلیق قرار گرفت. دشمن، در این لحظه فراخوان صادر کرد تا از مردم تأیید بگیرد. اما مردم، بدون حضور پلیس، ارتش یا سنجنگوی دولت، تصمیم گرفتند به رابطه‌شان با سرزمین و به رابطه‌شان با یکدیگر به‌عنوان اعضای یک ملت وفادار بمانند. مردم در مقام یک واحد سیاسی عمل کردند، برای تأب آوری، برای جلوگیری از فروپاشی و برای فراهم‌سازی شرایطی که رابطه‌شان با نهاد قدرت ترمیم شود. دفاع دوازده‌روزه نشان داد که مای مشترک، حتی در غیاب رابطه نهادی با قدرت، به اعتبار مقاومت، وجود دارد و عمل می‌کند و در واقع، همین مای مشترک تعیین می‌کند که چه کسی به‌لحاظ سیاسی حاکم است.

چیزی که در دفاع دوازده‌روزه با آن مواجه بودیم را می‌توان به یک معنا با ادبیات مثلاً اشیت توضیح داد. در دفاع دوازده‌روزه، ما با چه مواجه بودیم؟ در اولین ساعات روز، حمله مؤثری به نهادهای رسمی که وضع عناط را در کشور نمایندگی می‌کردند، اتفاق افتاد. در ماندن نظامی ترور شدند، به شهادت رسیدند. رابطه میان نهاد دولت – بهتر است بگویم همان government که همیشه در ترجمه فارسی با واژهٔ «حکومت» یا «دولت» دچار مشکل هستیم – و مردم، قطع شد یا حداقل معلق ماند.

### تصمیم مردم به وفادار ماندن

احساس بالاترکلیفی در میان همه مردم وجود داشت، چون به‌خاطر جنگ الکترونیک و مسائل پیرامونی تا ساعت‌های زیادی هیچ پاسخی در یافت نکردیم و عملاً انگار کشور را شده بود. در این لحظه تعلیق نهادی، یعنی جایی که نهاد قدرت عملاً معلق شده، دشمن فراخوانی صادر می‌کند تا از مردم تأیید بگیرد، آن‌ها را به خیابان بکشاند و اقدامی علیه ما انجام دهد.

در ایسن لحظه، با یک تصمیم از طرف مسردم مواجهیم؛ تصمیم به وفادار ماندن به رابطه‌ای که از یک‌سوسو با سرزمین دارند و از سوی دیگر با هم به‌عنوان اعضای مشترک یک ملت. این تصمیم، بدون اینکه ضرورتاً پلیس، ارتش یا سنجنگوی دولتی در کار باشد، از سوی مردم گرفته می‌شود. مردم عملاً در مقام یک واحد سیاسی عمل می‌کنند؛ برای تاب‌آوردن، برای فروپاشیدن، و برای به‌وجودآوردن شرایط لازم یا کافی تا رابطه آن‌ها با نهاد قدرت دوباره ترمیم شود، برقرار گردد و بتوانند موقعیت را ارزیابی کنند.

ازاین جهت، دفاع دوازده‌روزه یک محمل است برای اینکه به‌خوبی به ما نشان دهد چطور ما «مای مشترک، حتی در غیاب یا در تعلیق رابطه نهادی با قدرت، به اعتبار ملت‌هاست» با آن دو عنصر اصلی که پیش‌تر گفته شد، وجود دارد و عمل می‌کند و در واقع، همین «مای مشترک است که معلوم می‌کند چه کسی به لحاظ سیاسی در کشور حاکم است.

### پارسامقدم جامعه‌شناس

یک‌سوالی که پیش می‌آید این است که ایده مقاومت که فرمودید، ریشه در ارزش‌های مشترک دارد. اگر ممکن است، کمی درباره این ارزش‌های مشترک، مشخصاً در جامعه ایرانی، صحبت بفرمایید. این ارزش‌های مشترک چه چیزهایی می‌توانند باشند؟ یعنی مثلاً چه چیزی در جامعه ایرانی وجود داشته که این نوع از مقاومت را به وجود آورده؟ چیزی که شاید در جامعه پاکستان یا کشورهای دیگر وجود نداشته باشد. وجه تمایز جامعه ایرانی چیست؟ یعنی زمینه‌هایی که در آن، ارزش‌های مشترکی که ایرانی‌ها دارند، باعث تمایزشان از دیگران – یعنی غیرایرانی‌ها – می‌شود. اگر ممکن است، مقداری درباره این ارزش‌های مشترک که فرمودید تجربه زیسته ما هستند، بحث بفرمایید.

### ملک‌زاده

من می‌توانم شروع کنم و مجموعه‌ای از ارزش‌های عام یا چند مفهوم یا چند واژه را مطرح کنم که کثرت موجود در جامعه ایرانی را هم شامل شود. اما ترجیح می‌دهم این کار را نکنم، چون آن پاسخ دقیق نیست و به اندازه کافی جامع و آماده نیست. ولی برای پاسخ‌دادن به پرسشی که شما مطرح کردید – و پرسش خوبی هم است – برمی‌گردم دوباره به همان فهمی که از «مای مشترک داشتم. ایران، واقعیت امر این است که یک ایده یا مفهوم قدیمی است و درست مثل هر چیز قدیمی دیگر، بیشتر از آنچه نشان می‌دهد، در خودش پنهان کرده. یعنی اگرچه در طول تاریخ ممکن است حکومت‌های مختلف یا رویکردهای فرهنگی هرزموئیک متفاوت، ادعای نمایندگی ایران در مقام یک ایده قدیمی را داشته باشند، اما حقیقت امر این است که چیزی در این تاریخ پنهان است که ضرورتاً در وضع معمول نمی‌توان آن را مشاهده کرد و حتی اگر یک قدم عقب‌تر برویم، نمی‌توان به‌درستی درباره‌اش صحبت کرد. خوب، آن چیزی که مبنای همه آن تک‌ارزش‌هایی استست که می‌توانیم از آن‌ها نام ببریم (میهن‌پرستی، شهادت‌طلبی، فهم مبتنی بر میهن از اسلام سیاسی) همه این‌ها را می‌توان گفت. اما یک چیز هست: در این مکان جغرافیایی خاص، برای مدت طولانی زندگی کردن، سابقه در کنار هم مقاومت کردن، مبنای این ارزش‌هاست و این مهم‌ترین وجه تمایز است.

### «ما»ی ایران

من خیلی علاقه ندارم مثل برخی دوستان، مثلاً شهرام، بگویم که این از ایران یک استثنا می‌سازد؛ کنار استثناگرایی، اصولاً ایده خطرناکی هم از نظر سیاسی است. ولی این وجه تمایز ما، وجه تمایز تجربه ما از سیاست و شکل‌گیری هویت جمعی، نسبت به بقیه همسایه‌هایمان، حداقل اگر در یک نگاه باشد، این است که ما برای مدت طولانی در کنار هم تجربه‌های مشترکی داشته‌ایم. در جنگ‌های زیادی در کنار هم جنگیده‌ایم؛ جنگ‌هایی که در آن‌ها مسیحی، یهودی، شیعه، سنی، زرتشتی، یا حتی در برخی قایق – اگر نگوییم در همه دقایق تاریخمان – خدانباور و خدایاباور، همه در کنار هم بوده‌اند برای حفاظت از این سرزمین.

این مهم‌ترین ارزشی است که در پس همه روایت‌های مختلفی که می‌توانیم از آن تک‌ارزش‌ها بسا بدهیم، وجود دارد. این چیزی استست که باید از آن دفاع کنیم و نقوشش کنیم. کثرت فرهنگی که در یک هویت مشترک سیاسی، در برابر دیگری بیرونی، دیگری مهاجم، تعریف می‌شود. کثرت فرهنگی که در وحدتی سیاسی، در لحظه دفاع، فعال می‌شود و عمل می‌کند. این همان ارزشی است که ما را متمایز می‌کند از جهان پیرامون و این همان چیز خطرناکی است که انقلاب اسلامی ایران و جمهوری اسلامی ایران دارد تبلیغ می‌کند و سعی می‌کند صادرش کند. همان چیز خطرناکی که مثلاً مقاومت در فلسطین را به وجود می‌آورد؛ معلق کردن تمایز فرهنگی، ضمن حفظ آن و جنگیدن به نام یک واحد یا وحدت سیاسی است. همه آن چیزی که به آن «مسدود انقلاب» می‌گویند، مثلاً همین است و اگر این نباشد حقیقتاً هیچ چیز دیگری به لحاظ سیاسی معنا ندارد.

### پارسامقدم

یک سوالی هم که پیش می‌آید این است همان‌طور که به بحث ایران‌شهری اشاره کردید، الان بحث‌های ناسیونالیسم و ایران‌گرایی در فضای آکادمیک، روشنفکری و حتی رسانه‌های خیلی داغ هستند. به‌جز در برابر مختلف تفسیر متفاوتی از ناسیونالیسم ارائه می‌دهند. بعضاً گفته می‌شود ناسیونالیسم مذهبی داریم، یا ناسیونالیسم سکولار. حالا فارغ از این اختلاف‌نظر‌ها، سؤال این است: ایده ناسیونالیسم چه نسبتی با ایده مقاومت دارد؟ با آن همبستگی اجتماعی و انسجامی که در جنگ دوازده‌روزه، طبق فرمایش شما، از طریق زیسته مشترک و ارزش‌های مشترک ظهور پیدا کرد و انسجام اجتماعی را به‌وضوح دیدیم، می‌خواهم ببینم این ایده ناسیونالیسم چه نسبتی می‌تواند با این مقاومت داشته باشد؟ این پرسشی است که طرح کردم و مقداری به‌وضعی نظری دارد، ولی مسئله مهمی است. نمی‌خواهم بحث انتزاعی شود یا به سمت تجریدی شدن برود، اما اگر امکانش هست، نسبت و ارتباط ناسیونالیسم و ایده مقاومت را توضیح دهید. به‌عنوان مثال، کسانی که به سمت ایده‌گرایی با ایران‌شهری گرایش دارند، چگونه می‌توانند با ایده مقاومت مواجه شوند؟ آیا ممکن استست بگویند مقاومت صرفاً بحثی سیاسی یا مذهبی است و نسبتی با ما ندارد؟ یا نه در واقع این مقاومت منسوج با ناسیونالیسم ایرانی است و نسبت وثیقی با آن دارد؟

### ملک‌زاده

من سعی می‌کنم این پرسش نظری را با اشاره به برخی اتفاقات یا مواضع رایج در شبکه‌های مجازی یا رسانه‌های نوشتاری که از سوی دوستان علاقه‌مند به نظریه ایران‌شهری مطرح شده، پاسخ دهم تا هم بحث خیلی انتزاعی نشود و هم وفاداری نظری من حفظ شود. اولین اتفاقی که در ساعات اولیه حمله رژیم اسرائیل به ایران با آن مواجه شدیم، تولید حجم زیادی از متون بود که می‌گفتند این جنگ، جنگ ایران نیست. باوجوداینکه برخی از دوستان علاقه‌مند به نظر به‌های ایران‌شهری مواضع اصولی در دفاع از ایران گرفتند، اما آن رویکرد ایده‌گرایانه که ادعا می‌کند این جنگ یا هر چیزی که به‌نحوی در جمهوری اسلامی مرتبط است، جنگ ایران نیست، به دلیل بحران نظری است. این رویکرد، فهمی از ایران ندارد. علای غم اینکه می‌تواند صدها جلد کتاب در باره چیزی به نام ایران بنویسد، نمی‌تواند آن را نشان دهد؛ نمی‌تواند با انگشت اشاره کند و بگوید: «اگر به اینجا حمله شد، یعنی به ایران حمله شده است.»

برای توضیح این مسئله، از جمله معروف مرحوم شهید مدرس استفاده می‌کنم که معمولاً فقط بخشی از آن را نقل می‌کنیم: «سیاست ما عین دیانت ماست.» اما ادامه آن این‌گونه است: «اگر کسی از سرحدات ما عبور کند و دولت ایران توان مقابله داشته باشد، نگاه نمی‌کند که طرف شاپو دارد یا عمامه؛ او را می‌زند. بعد بررسی می‌کند که آیا مسلمان است یا نه. اگر مسلمان بود، به روش مسلمانان فتنش می‌کند؛ اگر نبود، رهایش می‌کند تا گرگ‌ها او را بخورند.» این جمله، سیاست را از علایق فرهنگی جدا می‌کند؛ سیاست ما عین دیانت ماست. گاهی می‌گویم و یک‌بار هم نوشتم که هیچ جمله‌ای در دنیا سکولارتر از این نمی‌توان یافت. این جمله می‌گوید: اگر دولت بتواند، کسی را که بدون مجوز قانونی از مرز عبور کرده است از میان بردارد، فرقی نمی‌کند آن فرد یک عالم دینی باشد که از عراق آمده، یا کارمند یک شرکت انگلیسی که برای مأموریت وارد کشور شده و مسلمان باشد یا نباشد، تفاوتی ندارد. چرا؟ چون مرزهای سیاسی کشور را نقض کرده‌اند. این یعنی سیاست‌زدایی از علایق و گرایش‌های فرهنگی یا مذهبی. اگر آن فرد مسلمان

باشد، مطابق آیین اسلامی دفن می‌شود. اگر نباشد، رهایش می‌کنند تا طبیعت سروشت او را رقم بزند.

باشد، مطابق آیین اسلامی دفن می‌شود. اگر نباشد، رهایش می‌کنند تا طبیعت سروشت او را رقم بزند.

### ایران‌شهری گرایی؛ نمونه‌ای از مانیتسیسم سیاسی

ایران‌شهری گرایی دچار مشکلی است و حداقل برخی از طرفدارانش چون سیاست ایران را به‌عنوان یک مفهوم فرهنگی تعریف می‌کنند، امکان نشان دادن آن روی نقشه را ندارند؛ به جز نقشه‌هایی در گذشته یا آنچه دوست دارند در آینده محقق شود. بنابراین هیچ‌گاه از به خطر افتادن احساس خطر نمی‌کنند، چون ایران نظری گذشته به خطر نمی‌افتد و ایران آرمانی ایده‌هنوز محقق نشده است. چون ایران در مقام یک واحد سیاسی در آن نظریه، ارتباط مشخصی با زمین ندارد، نمی‌تواند بحران یا تهدید علیه ایران را تشخیص دهد. برای همین، مقاومت را به‌عنوان یک ایده امت‌گرایانه می‌فهمد و از دوگانه امت و ملت سخن می‌گوید. هر اقدام به نفع ایران را معلق می‌کند، چون ایران هنوز محقق نشده است. درست مانند مؤمنی که رستگاری را به جایی بیرون از تاریخ نسبت می‌دهد و در نتیجه، دست به هیچ عملی نمی‌زند. ایران‌شهری گرایی، چون تحقق ایران فرهنگی از چین تا قفقاز را ممکن نمی‌داند، از عمل دفاعی نیز بازمی‌ماند. همچنین، رابطه مفهوم ایران با دولت را نمی‌تواند برقرار کند. مثل کسی است که فهمی متعالی از عشق دارد، اما در رابطه با هیچ انسانی نمی‌تواند آن را تجربه کند. بنابراین، وارد هیچ رابطه عاشقانه‌ای نمی‌شود. چون رابطه‌ای میان قدرت سیاسی مستقر و ایران وجود ندارد، نمی‌تواند تشخیص دهد که چه زمانی، چگونه و چرا باید دست‌به‌عمل سیاسی زد و همان‌طور که پیش‌تر گفتم، اگر آنچه گفتم درست‌باشد، دست زدن به عمل سیاسی مستلزم متضمن تقهیم و نهاد قدرت خود را در پیوند با این سپهر انسانی درک نکند، رفتار

به همین دلیل بود که در یادداشت‌م نوشتم ایران‌شهری گرایی نمونه مشخصی از مانیتسیسم سیاسی در ایران است. رابطه مفهوم ایران با دولت را نمی‌تواند برقرار کند. یعنی هیچ‌گاه نمی‌تواند بگوید این دولت خاص، نماینده ایران است یا مرزهای سیاسی‌اش، مرزهای ایران هستند. درست مثل کسی است که فهمی متعالی از عشق دارد، اما آن قدر این فهم را آرمانی کرده که در رابطه با هیچ انسانی نمی‌تواند آن را تجربه کند. برای همین، هیچ‌گاه امکان ورود به یک رابطه عاشقانه‌ا ندارد و اگر وارد شود، روابطی عجیب و پیچیده و ناپایدار شکل می‌گیرد، با اصلاً وارد هیچ رابطه‌ای نمی‌شود.

مسئله دقیقاً همین جاست: چون رابطه‌ای میان نظم سیاسی مستقر و مفهوم ایران وجود ندارد، نمی‌تواند تشخیص دهد که چه زمانی، چگونه و چرا باید دست به عمل سیاسی زد و همان‌طور که پیش‌تر گفتم یا آن آنچه پیش‌تر گفتم را در دست بایندم، دست زدن به عمل سیاسی مستلزم و متضمن مقاومت کردن است. یعنی باید اندیشید که چگونه می‌توان پاسخگو بود.

### پارسامقدم

اگر بخواهیم با توجه به آنچه اتفاق افتاد و این همبستگی اجتماعی که در اثر جنگ دوازده‌روزه شاهدش بودیم – که واقعاً به نظر من یک دستاورد بود – مردم همچنان انسجام اجتماعی خود را حفظ کنند، اگر بخواهیم پیشنهادهای سیاسی بدهیم، مهم برای نظام حاکم و جمهوری اسلامی، چگونه با این اتفاق می‌توان مواجه شد و هم اینکه این همبستگی اجتماعی را چگونه تقویت کنیم و آن را به‌عنوان یک سرمایه اجتماعی برای جامعه ایرانی در نظر بگیریم؟ در واقع، جمهوری اسلامی هم در اظهارنظر مسئولانش از مردم ایران تشکر کرد و گفت این ملت ایران بودند که مقاومت کردند. اگر بخواهیم از فضای شعارگونه خارج شویم و صرفاً تقدیر و تشکر نباشد، چه پیشنهادهای ییاستی می‌توان برای جمهوری اسلامی در سطح استراتژی‌های کلان ارائه داد تا اگر خدای‌نکرده دوباره چنین مواردی پیش آمد، مواجهه بهتری داشته باشیم؟ یعنی دچار غرور نشویم که «مردم ایران همبسته‌اند و ما هیچ مشکلی نداریم»، بلکه دچار رکود نشویم و از این سرمایه استفاده کنیم. از طرف دیگر، چه کارهایی خود مسردم می‌توانند انجام دهند؟ بالاخره ما مردم ایران یک تجربه زیسته مشترک داریم، ارزش‌های مشترکی داریم و همه زیر سقف یک میهن زندگی می‌کنیم. پس هم برای نظام سیاسی حاکم و هم برای مردم، چه پیشنهادهایی می‌توانید ارائه دهید؟

### ملک‌زاده

سؤالان را به‌گونه‌ای دیگر صورت‌بندی کنم. سؤال بهتری که می‌توانیم ببرسیم این است: بین مردم، انگار یواشکی و بدون اینکه کسی بداند، در زندگی پندشیده‌شان، شکلی از مناسبات اجتماعی شکل گرفته است که در لحظه بحران نتیجه‌اش را دیدیم. انگار اصلاً به دعوای‌ها سطح سیاست، یعنی مبارزه برای قدرت در ایران کاری نداشته‌ایم و انگار کاری با اصولگرها و اصلاح‌طلب‌ها نداریم. انگار هیچ فهمی از لیبرال‌ها یا مذهبی‌ها نداشتند. زیرکانه، شکلی از «ما هم بودن» را زندگی می‌کردند که در لحظه بحران ناگهان دیده شد و شنیده شد. قبل از آن، ملام از سمت دوگانه‌های عجیب‌وغریب و بی معنا، صدا و فراخوان‌هایی به سمت جامعه وجود داشت که مانع از نمایان شدن آن همبستگی می‌شد. انگار ملام نمی‌دیدیم، نمی‌شنیدیم. در آن لحظه‌ای که گفتم، همه منتظر بودیم که ایران پاسخ دهد و این پاسخ دادن معنا داشت؛ اینکه هنوز حکومتی مستقل وجود دارد. در غیاب این پاسخ نظامی، عملاً نمی‌دانستیم چه خبر است.

### چرا ایران فروپاشید؟

اما این سردرگمی منجر به فروپاشی شد. چون مردم، پنهان از دید قدرت و پنهان از ادبیات رسمی، «با هم بودن» را به‌گونه‌ای دیگر تجربه کرده بودند. برای همین، این کار را بهتر است این‌گونه ببرسیم: حکومت جمهوری اسلامی، با نهاد سیاست رسمی، چگونه ترین حالت همبستگی گری «ما مای مشترک و تجربه مشترک سر و کار پیدا به‌دد؟ یک راهش این استست که کمتر مردم را خطاب کند و بیشتر به خطابات مردم گوش دهد. ایسن گوش دادن، ضرورتاً به‌معنای انجام دادن هر آنچه مردم یا نمایندگانشان می‌گویند، نیست. اما باید فرصتی فراهم شود تا مردم شنیده شوند. مثلاً گاهی یک تیم فوتبال، یک پسر یا دختر نوزدهساله را به‌جای بازیکن حرفه‌ای وارد زمین می‌کند و می‌بیند که استعداد عجیبی دارد، فقط جای مناسبی لازم دارد تا خودش را به‌نشان دهد. کار دیگر نهاد قدرت این است که بستری فراهم کند تا مردم بتوانند به‌طور مشروع و قانونی خود را نمایان کنند؛ گوش دادن، فراهم آوردن امکان و کاهش مداخلات. هر جا مداخله بیشتری کردیم، نتیجه کمتری گرفتیم. مثلاً دانشجویان بیست‌وسه‌چهار ساله، هنوز در دانشگاه تاریخ اسلام و اخلاق اسلامی می‌خوانند، اما تربیت اسلامی را واقعاً تجرب به نکرده‌اند. ما مداخله کردیم، اما بازخورد مطلوبی نگرفتیم. در لحظه تصمیم، مردم بر اساس ارزش‌های خود رفتار کردند یعنی اسلامی و اخلاقی.

### مداخلات قدرت در زندگی مردم کم شود

نکته سوم این است که مداخلات اندیشیده شده قدرت در زندگی مردم باید کمتر شود. نهاد قدرت باید مردم را نه بخشی از مسئله، بلکه بخشی از راه‌حل بداند. وقتی مردمی با تاریخ استبدادی طولانی، تازه دارند حضور دموکراتیک قانون‌مند را تجربه می‌کنند، طبیعی است که اشتباه کنند. مثلاً وقتی من به دانشجوی سال دوم اجازه می‌دهم بیاید کنفرانسن نیم‌ساعته بدهد اشتباه می‌کند. اما اگر در سه، چهار، پنج، ششش کلاس هم در ترم هشتم به او اجازه داده‌اشود این کار را بکند، بعد از چهار سال یک سخنور خوب می‌شود. اگر نهاد قدرت مردم را بخشی از راه‌حل و

# مقاومت، بستر ظهور ملت است

نه بخشی از مسئله بفهمد، آن‌وقت می‌تواند امیدوار باشد که در کنار مردم، بسیاری از مسائلی را که حل نشدنی به نظر می‌رسند، حل کند.

### ایران نیازمند عبور از اصلاح‌طلبی – اصولگرایی

چیز دیگری که به‌نظم می‌رسد این است: نقل شده از حضرت آقا که به آقای خاتمی گفته بودند اگر شما نبودید، من خودم یک جریان چپ‌راه می‌انداختم، من واقعاً اگر قدرتی داشتم که می‌توانستم کاری در ایران بکنم، اصل و اساس اصولگرایی و اصلاح‌طلبی را منحل می‌کردم و اجازه می‌دادم آدم‌های جدید، با مسائل جدید و رویکردهای جدید، ظهور پیدا کنند. می‌گفتم همه سیاستمداران عزیز، دوستان، در یک دوره چهار ساله بازنشسته شوید. شرایطی به وجود می‌آورد که آدم‌های جدید با مسائل جدید و رویکردهای تازه وارد میدان شوند، چرا؟ چون دوگانه اصولگرایی و اصلاح‌طلبی روی یک تاریخ بسیار استوار شده است. ما مسائلی داریم از ابتدای انقلاب که حل نشده‌اند و اصلاح‌طلبان و اصولگراها مدام دارند آن را بازتولید می‌کنند. نمی‌دانم، دهه فلان، فلان شخصیت سیاسی فلان کار را کرده است، حالا امروز در ۱۴۰۴ ما نشستیم و تاوان همان دعوی‌ای آن دوستان در گذشته را می‌دهیم. ما باید تعریف جدیدی از سیاست و بازطراحی دوباره قدرت و نیروهای قدرت داشته باشیم. اگر بخواهم خلاصه بگویم پاسخ این پرسش به‌طور خلاصه این است: نهاد قدرت خودش را به‌عنوان متولی حاکمیت، به معنای خاص کلمه و به معنای نظری آن بفهمد و مردم خودشان را به‌عنوان ملت. این طوری رابطه مسئولانه‌ای بین نهاد قدرت و ملت شکل می‌گیرد که می‌تواند حلال مشکلات ما باشد. در غیر این صورت، اگر ما خودمان را به‌عنوان اعضای ملت، در پیوند با سرزمین و نهاد قدرت تفهیم و نهاد قدرت خودش را در پیوند با این سپهر انسانی درک نکند، رفتار مسئولانه‌ای در قبال همدیگر و در قبال تاریخمان نشان نمی‌دهیم.

### پارسامقدم

واقعاً همین‌طور است. این یکی از آفت‌هایی است که به‌نظر من در عرصه‌های مختلف وجود دارد. واقعاً آفتی است؛ مثلاً در عرصه سیاسی، این دوگانه‌انگاری‌ها، یا حتی در عرصه‌های تئوریک‌تر. این همبستگی اجتماعی که بحث ما با ایده مسئولیت است، در واقع دارند آن همبستگی اجتماعی را رقم می‌زند. یک‌مقدار فکر مارا بیچاره کرده است. این دوگانه‌انگاری اسلام، با ملیت و مذهب، واقعاً فضای فکری مارا بیچاره کرده است. این دوگانه‌انگاری که بالاخره چه شد؟ گفته می‌شود که نه، با فرهنگ ایرانی این‌ها با هم هستند.

آقای یارشاطر هم در کتاب «تداوم حضور در ایران»، در مقاله‌ای که به نظر من بسیار مهم است، اشاره می‌کند که بعد از این همه مطالعه درباره فرهنگ ایرانی و فرهنگ اسلامی، به این نتیجه رسیده است که این‌ها یک تداوم دارند. یعنی هیچ دوگانه‌ای نیستند. نباید این‌ها را دوگانه دید.

فرمایش شما هم دقیقاً همین است. این دوگانه‌انگاری‌های قراردادی، مثل اصلاح‌طلب و اصولگر و فلان، قرار است مسائل مهم‌تری را حل کنند، نه اینکه خودشان تبدیل به مسئله شوند و برای ما مسئله‌زایی کنند. به قول شما، در یک دوره یکی یک‌سکری کارها را می‌کند، بعد دوباره دعوایا ادامه پیدا می‌کند؛ یعنی نازل کردن سطح بحث. این دوگانه‌ها آفتی هستند که گریبان ما را گرفته‌اند هم در عرصه‌های سیاسی، هم در عرصه‌های فرهنگی و حتی در علوم انسانی که باید از آن‌ها گذر کرد. یک جمع‌بندی کلی در رابطه با بحثی که فرمودید ارائه بدهید. یک نتیجه‌گیری شسته‌رفته که شوندگان و بینندگان بتوانند به یک جمع‌بندی برسند.

### ملک‌زاده

قبل از اینکه جمع‌بندی کنم، اشاره‌ای بکنم به نکته آخری که شما فرمودید. ببینید، ما باید بتوانیم فهمی از دولت به دست بیاوریم. هر بار بتوانیم بفهمیم که دولت داشتن، دولت بودن، ایده دولت، مستلزم افسون‌زدایی کردن از امر فرهنگی است و بیرون گذاشتن امر فرهنگی از سیاست؛ آن‌وقت، سیاست سراغ دوگانه بی معنایی مثل ایران و اسلام نمی‌رود. آن‌وقت، در عنوان «جمهوری اسلامی ایران» هیچ تناقض با تضادی و هیچ پارادوکسی نمی‌بینیم.

مشکل ما از وقتی شروع می‌شود که بعضی‌ها به‌خاطر علایق دینی‌شان، بعضی‌ها به‌خاطر علایق فرهنگی‌شان به ایران، یک دوگانه فرهنگی را از قیقه‌های متفاوتی از یک تاریخ واحد بیرون می‌کشند، به قول هگل objective می‌کنند، در بیرون تاریخ قرار می‌گیرند و آن تاریخ واحد را فقط به اعتبار همان دقیقه می‌فهمند.

اگر بفهمیم که بحث درباره دولت مستلزم افسون‌زدایی و معلق کردن تقاضای فرهنگی است، آن‌وقت، می‌توانیم سیاست را به اعتبار دوست و دشمن بفهمیم. خیلی‌ها ممکن است نپسندند، چون زیاد به آن ارجاع داده شده، ولی چه اهمیتی دارد وقتی دارد برای ما کار می‌کند؟ ببینید، دقیقاً موضوع همین جاست. من، انسان فارسی‌زبان که مثلاً در تلویزیون فارسی‌زبان فارسی نشسته، پرچم سرنگ ایران را ندانسته گردنش، حالا با شیر و خورشید یا بی‌ان ایرانی است. چون خودش را در پیوند با یک نظم سیاسی و سرزمین می‌فهمد. چون موشک‌هایی که قرار است به این خاک شلیک‌شود، خیلی فیزیکی و واقعی، از ستمی می‌آید که یک فارسی‌زبان نشسته است. برای من، این همان جمله مرحوم شهید مدرس است: «سیاست ما عین دیانت ماست.» یعنی مرز سرزمینی برای من مهم است و آن قدرتی که از آن دفاع می‌کند و موشکی که از طرف من به سمت بیرون پرتاب می‌شود. من در مقام جمع‌بندی خدشت دوستان عرض می‌کنم: برای اینکه بتوانم مفهوم مقاومت را توضیح دهم، به دو مفهوم پدیدارشناسانه برمی‌گردم که یکی مفهوم «ما»ی مشترک و دیگری پیوند بین زمین، مکان و سوره تجربه‌کننده است.

در مورد اولی توضیح می‌دهم که «ما بودن» یا «مشترک بودن» نسبت مشخصی با تجربه‌های مشترک دارد و توضیح می‌دهم از آن جایی که مواجه شدن با مرگ، برهنه‌ترین صورت در جنگ دفاعی استست و در مقاومت، ما با برهنه‌ترین تجربه می‌کنیم و این بنیادین‌ترین حالت همبستگی گری «ما مای مشترک و تجربه مشترک سر و کار پیدا می‌کنیم و این صورت برهنه از تجربه مشترک، در پیوند با زمینه است. به همین خاطر، «ما»ی مشترک در پیوند با مبارزه مشترک علیه مرگی که می‌خواهد به ما تحمیل شود و سرزمین، برای من تعریف می‌شود.

من اسم این تجربه مشترک را «مقاومت» می‌گذارم. یعنی فکر می‌کنم از منظر سیاسی، مقاومت بستر و عرصه‌عالی شکل‌گیری ملت و هویت مشترک است. هویت مشترک را به‌عنوان یک مفهوم سیاسی می‌فهمم و سیاسی بودنش را در عمل کردن علیه‌دیگری مهاجم توضیح می‌دهم که مقاومت معنای پیدا می‌کند که ما در ماجرای دفاع دوازده‌روزه، در لحظه‌ای که با معلق شدن رابطه مردم در یک غور یک‌ماهه با نهاد قدرت مواجه بودیم، با یک خلا، با یک سکوت رویه‌رو شدیم. در آن لحظه، این «ما»ی مشترک انسان ایرانی، در دفاع از زندگی، در مبارزه با نیرویی که مرگ را برای او می‌خواست، خودش را نمایان کرد؛ به ظهور رسید و نهایتاً برای حفظ خودش و ترمیم رابطه‌اش با نهاد قدرت تصمیم گرفت. انتظار دارم و امیدوارم که این نمایان شدن از طرف نهاد قدرت دیده شود و اهمیت دفاعی که نهاد قدرتمند نیروی نظامی ایران انجام داد، از این بستر شکل‌گیری، هم توسط مردم دیده شود. گفت‌وگری اینجا شکل بگیرد، با حداقل تقویت شود؛ گفت‌وگوی که هم امکان بروز عمومی این «با هم بودن» مشترک مردم را در صحنه اجتماعی فراهم کند و در خیابان، در لایه‌های هنر، در تئاتر، در موسیقی، در ادبیات باشد و هم اینکه واقعاً فهمیده‌شود اهمیت سربازی که زنده است و وقتی زنده است، برای ما و در کنار ما می‌جنگد، چون یک ملت، فقط تا وقتی وجود دارد که به‌عنوان یک واحد سیاسی تعریف شود و نمی‌توانیم این را انکار کنیم که کسانی هستند که به‌خاطر آن‌ها می‌جنگند و جانشان را می‌دهند.

فرهنگ‌نگار

[ نقد و بررسی اندیشه‌ها ]



سه شنبه ۱۵ مهر ۱۴۰۴



شماره ۴۵۲۴



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE

۱۵